

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو

۲۸ نومبر ۲۰۱۵

## زیرنویسی برای ترور در پاریس! و پاسخی به آلترناتیو کوبانی در سوریه

پاریس شهری برای تمام فصول!

کم تر از سه هفته پس از عملیات تروریستی شب ۱۳ نومبر پاریس اینک می توان به دور از واکنش های هیجان زده و سطحی مدیائی به تبیین چپستی واقعه پرداخت و طرح دقیق تری از تحلیل اهداف ترور به دست داد. شکی نیست که ترور های پاریس – از شارلی ابدو تا سالن کنسرت و نمایش بتکلان و استاد دو فرانس – و پیش از آن ۱۱ سپتمبر منتهن و پیش تر ظهور القاعده و انواع و اقسام سازمان های تروریستی بزرگ و کوچک متکی به اسلام سیاسی باید در یک چهارچوب ساختاری مورد ارزیابی قرار گیرد و ریشه های سیاسی آن دست کم تا دهه هفتاد، جنگ در افغانستان و طراحی ستراتیژی کمر بند سبز برژینسکی تعمیق شود و مبنای آن بر پایه ادوار مختلف تقسیم جهان امپریالیستی تحلیل شود. چنان که ما در مقالات مختلف مرتبط با عروج بنیادگرایی اسلامی و به هنگام ترسیم ابعاد برجسته جنگ های امپریالیستی در افغانستان و عراق و لیبیا و سوریه چنین کرده ایم. مستقل از این که ضخیم ترین بخش ریشه ترور در پاریس از همین مؤلفه ها تغذیه کرده است و در وهله نخست همه شواهد از جمله آمد و شد تروریست ها به سوریه و تعلیم نظامی از سوی داعش به نحو قابل توجهی ترور پاریس را به جنگ در سوریه وصل می کند؛ یک مسأله مهم پاسخ به چرائی انتخاب پاریس برای انجام عملیات تروریستی است. چنان که دانسته است محل استقرار و تمرکز و برنامه ریزی تروریست ها بروکسل بوده است. بروکسل (مرکز سیاسی اتحادیه اروپا) میان دو پایتخت هلند و فرانسه واقع شده است. انتقال از بروکسل به آمستردام از هر نظر – به ویژه به لحاظ کنترل پولیس – آسان تر از مسیر بروکسل پاریس است. مسافرانی که از آمستردام به بروکسل و سپس پاریس می رسند به وضوح نظارت پولیس را مشاهده می کنند. یک بخش چنین کنترولی به حمل و نقل ماری جوانا باز می گردد. من بارها این مسیر را طی کرده ام و حتا یک بار نیز در ایستگاه های زمینی و هوایی آمستردام با پولیس مواجه نشده ام. به عکس در ایستگاه های بروکسل و پاریس پولیس مثل مور و ملخ می لولد. می خواهم نتیجه بگیرم که برای تروریست ها ورود به آمستردام خلاف پاریس کم ترین ریسک دستگیری نداشته است. مضاف به این که اهمیت سیاسی بروکسل کم تر از پاریس نیست. چرا تروریست ها با آگاهی از امکان مانور گسترده تر به

آمستردام نرفته اند؟ آمستردام شهری سرشار از "گناه کبیره و صغیره" که به sin city شهره است. اگر جلب توجه رسانه و افکار عمومی یک شاخص انتخاب محل ترور بوده باشد سه پایتخت پیش گفته در یک تراز می ایستند. در این یادداشت خواهم کوشید به اجمال از چیستی انتخاب پاریس برای اجرای ترورهای ۱۳ نومبر نکاتی را مطرح کنم. نکاتی که کم تر مورد توجه واقع شده است. در پایان به چند کامنت و نامه و ملاحظه پاسخ خواهم داد. و تا یادم نرفته است این را هم بگویم که دو روز قبل از ترور پاریس، جنوب لبنان و حزب الله و بغداد نیز مورد تعرض تروریستی داعش قرار گرفت اما اخبار آن - از هر دو سوی چپ و راست - با دامنه ای به مراتب محدودتر از پاریس منعکس شد. امری کاملاً بدیهی. نگفته پیداست که تمرکز چپ سوسیالیست به ترور پاریس -خلاف کج فهمی های رایج - هیچ ربطی به "رنگ خون و امتیاز طبقاتی" و "حقوق ویژه شهروندی" کشته شدگان ندارد. چنان که فی المثل عده ای هپروتی با قیاس میان ترورهای بیروت و بغداد - طبق معمول - به این نتیجه گیری رسیده اند که محکوم کردن ترورهای پاریس و ابراز همدردی سوسیالیست ها با مقتولان، "مرعوب شدگی مدیانی" و تحلیل "پرو غربی چپ خرده بورژوا" است! این موضع گیری های سخیف به طور مشخص از سوی آن معدود "چپ" هائی بیرون آمد که در جریان جنگ سوریه از موضع ناب "ضد امریکائی گری" پشت ائتلاف "روسیه- حزب الله و سپاه قدس" ایستاده اند و چنان از مجازی بودن و انفعال تحلیل های ما رجز می خوانند که پنداری حضرت شان در جنگ کوبانی و سوریه پشت مسلسل نشسته اند. شاید هم نشسته اند و ما بی خبریم. به یک تعبیر اگر دوستان و برادران ایشان در سپاه قدس در جنگ سوریه مشارکت فعال دارند - که دارند - لاجرم باید سمپاتی ایشان به این ائتلاف را مستقیم و غیر مستقیم به مثابه مشارکت فعال در جنگ تلقی کرد. گیرم از پشت کیبورد!

**یک. انتقام جونئی!** در متن ساده ترین، پر بس آمدترین و دم دستی ترین تحلیل در ارتباط با ترورهای پاریس از "انتقام جونئی" و واکنش تلافی گرایانه تروریست ها نسبت به مداخله نظامی فرانسه در سوریه سخن رفته است. راحت ترین تبیین ترور ۱۳ نومبر همین است که در چند سطر گفته شود " آن که باد می کارد طوفان درو می کند" و متعاقب آن یکی دو شعار و "مشت محکم به دهان استکبار جهانی به سرکردگی امریکای جهان خوار" و تمام! این تحلیل من را به یاد ۱۳ آبان [عقرب] و تسخیر "لانه جاسوسی" و "دانشجویان خط امام" می اندازد! ما به ازای آن در جنگ سوریه هم می شود " اسد را به سلاح های سنگین مجهز کنید!!" واقعیت اما این است که نه نظریه "تقسیم جهان" و نه اصابت ترکش "جنگ امپریالیستی در سوریه" - با وجود حمل بخش قابل توجهی از واقعیت - به تنهائی قادر به توضیح ترورهای ۱۳ نومبر نیست. تا قبل از ترورهای پاریس نقش فرانسه در جنگ سوریه مستقل از این که تعداد قابل توجهی جنگنده میراژ ( ۱۳ میلیارد دالر) به عربستان فروخته؛ کاملاً حاشیه ئی بوده است. به هنگام کاریست جنگ افزارهای کیمیائی، دولت فرانسه مواضع بسیار تندی علیه بشمار گرفت و از ایجاد منطقه حائل و پرواز ممنوع سخن گفت اما به موازات و تو شدن دخالت دولت انگلستان در مجلس آن کشور و دخالت گسترده تر دولت های روسیه و ایران و تحکیم نسبی مواضع اسد از یک سو و افزایش خطر داعش از سوی دیگر رجز خوانی های اولاند- فابیوس کاهش یافت. و اکنون متعاقب حملات ۱۳ نومبر است که دیگر فرانسه خود را نه در نبرد با اسد بل که در جنگ اعلام شده با داعش می ببندد و مواضعی نزدیک به روسیه را پی می گیرد. حتا بعد از ترور در شارلی ابدو نیز دولت فرانسه تمایلی به مشارکت وسیع تر در جنگ سوریه از خود نشان نداد. فرانسه ای که پرچم دار اصلی جنگ امپریالیستی علیه دولت لیبیا و قذافی بود. بنگرید به مقاله ای از این قلم :

<http://akhbar-rooz.com/article.jsp>

سقوط قذافی و خلا قدرت به همراه سرازیر شدن تروریست ها به لیبیا تجربه ای ناموفق در سیاست خارجی فرانسه در زمان سارکوزی تلقی می شود. گرچه برای فرانسه جایگزینی اسد با دولتی شبیه گرایش عبدالجلیل کم و بیش مطلوب به شمار می رود اما باید دانست که اپوزیسیون مورد علاقه فرانسه در سوریه - ارتش آزاد - به مراتب آشفته تر از همتایان تروریست خود در لیبیا است. از سوی دیگر خلاف لیبیا منافع اقتصادی فرانسه در سوریه چندان قابل اعتناء نیست. علاوه بر این ها تا پیش از ترور ۱۳ نومبر فرانسوی ها در یک همسویی نانوشته و در خصومت با دولت اسد به نوعی در کنار اپوزیسیون "معتدل" ایستاده بودند و به همین دلیل نیز ابرام بر تحلیل های هواشناسانه (باد و طوفان) و انتقام جوئی چندان منطقی به نظر نمی رسد!

**دو تناقض های شیوه زندگی!** بخش مهمی از نگاه تحلیلی من به ۱۳ نومبر پاریس معطوف به تبیین تضادها و تناقض های طبقاتی جامعه فرانسه است که به عمیق ترین شکل ممکن خود را در پاریس نشان می دهد. چنین تحلیلی بیش از آن که ریشه ترور را در سوریه دنبال کند در جست و جوی تعلیل آن در بطن جامعه فرانسه است. در متن این تفسیر به آن بخش از تناقض های هویتی و فرهنگی اشاره خواهم کرد که سرمایه داری فرانسه پاسخ مناسبی به آن ها نداده است. اساساً این موضوع ضلع مهمی از سربازگیری داعش از میان مهاجران شهروند شده را شکل می دهد. من در کتاب سانسور شده و نیمه کاره "ظهور و سقوط بنیادگرایی در افغانستان" داستان این قیام فرهنگی و هویتی را روایت کرده ام و فی الحال می خواهم به نقل از اولیویه روآ (لوموند دیپلوماتیک- اپریل ۲۰۰۲) به این نکته مهم اشاره کنم که: "از مدارس اسلامی طالبان در جنوب افغانستان تا سایت های اسلامی و شبکه اینترنت و تلویزیون عربستان و مساجد پرشمار حومه های پاریس و لندن یک برداشت از اسلام رایج است که می خواهد شریعت را به عنوان معیار سنجش رفتارهای انسانی و اجتماعی بقبولاند. بنا بر این کاملاً طبیعی است که اصالت هر فرهنگی را که بخواهد در کنار یا فراتر از اصول مسلم دینی رشد کند؛ مردود بشمارد. هنرهای تجسمی، موسیقی، فلسفه، ادبیات، سنن ملی و وام گیری از فرهنگ های دیگر هم که جای خود دارد. این بنیادگرایی نو می تواند در بافت های بسیار متنوعی رشد کند. سازمانی مانند "جماعت تبلیغ" که در فرانسه به نام "ایمان و عمل" معروف است، سازمانی کاملاً غیر سیاسی و قانونگراست ولی امامان مساجد کوچک محلی در اروپا اصرار دارند که دختران به کلاس های ورزشی نروند و از مردان مسلمان می خواهند که با زنان دست ندهند. در لندن واعطانی چون ابوحمزه و عمر بگری مدام تکفیر می کنند و مسلمانان را به جهاد فرا می خوانند. حزب التحریر که مقرش در لندن است هواداران خود را از بین جوانان مسلمان نسل دوم مهاجران بر می گزیند و گفتمانی بسیار افراطی دارد. دعوت به اعلام فوری احیای دوباره خلافت برای تمام مسلمانان و محکوم کردن هرگونه مشارکت در زندگی اجتماعی....."

قراگوزلو. محمد (۱۳۸۶) ظهور و سقوط بنیادگرایی افغانستان، تهران: قصیده سرا/ صص ۴۶-۴۷  
و به یاد داشته باشیم که پاریس به خاطر کمون و حزب کمونیست و مه ۱۹۶۸ نیست که در معرض تماشاست. بیش از سیاست و سوسیالیسم و پراتیک فلسفی، پاریس با معماری و شعر و عشق و موسیقی و کافه و شامپاین و رقص و هنر غنائی شناخته شده است.

دلیل درستی تحلیل روآ را باید در اماکن و مؤلفه هائی نشان داد که شب ۱۳ نومبر مورد تهاجم تروریست ها قرار گرفت. موسیقی، رقص، کافه و البته فوتبال!

**سه فوتبال و اختلاط فرهنگی!** چند سال پیش لوران بلان (سرمربی کنونی پاری سن ژرمن) در انتقاد به ترکیب تیم ملی فرانسه ابراز لحنیه فرموده بود که "تیم ملی به اندازه کافی سفید پوست ندارد!" این نظر عمیقاً راسیستی بلان با

واکنش تند و به هنگام رسانه ها پس گرفته شد. واقعیت این است که هم تیم ملی فرانسه و هم باشگاه ها به مکانی برای بروز خلاقیت های ورزشی مهاجران تبدیل شده است. در سال های گذشته شاخص ترین فوتبالیست های فرانسوی - از ژان تیگانا تا زین الدین زیدان- از میان مهاجران برخاسته بودند. اکنون نیز بازیکنان برجسته تیم ملی - از سمیر نصری و پاتریس اورا تا ماتوئیدی - از کولونی هائی برخاسته اند که امپریالیسم فرانسه خاک شان را به توبره کشیده بود. برای من بدرستی دانسته نیست که هدف داعش در حمله به فوتبال و استاد دو فرانس این جنبه از اختلاط فرهنگی را با هدف ایجاد شکاف میان مهاجران و بومیان مد نظر داشته است یا نه، اما از ظرفیت های سمبلیک این بخش از ترور که بگذریم مسأله این است که خلاف باشگاه ها و فوتبالیست های سرمایه دار، استادیوم های فوتبال محل حضور تماشاگرانی است که غالباً از مردم تهی دست و زحمتکش و لایه های تحتانی جامعه آمده اند. به جز تماشای فوتبال، استادیوم جایی برای شادی و لهله و رقص نیز هست. یک صحنه فجیع از ترورهای ۱۳ نومبر در برابر استاد دو فرانس صورت بست. جایی که مسابقه فوتبال بین دو تیم ملی المان و فرانسه در جریان بود. کسانی از این وجه تروریستی - ورزشی به قیاس میان گروگان گیری در المپیک مونیخ ۱۹۷۲ و استاد دو فرانس رسیده اند. قیاسی مضحک! در مونیخ یک تشکیلات فلسطینی مترقی و انقلابی برای آزادی رهبران نظامی ارتش سرخ المان (الریکه ماینهوف و آندریاس بادر) وارد عمل شدند. ماهیت سیاسی هر دو طرف جنگ در مونیخ و پاریس از بیخ و بن متفاوت و حتا متضاد است. اولی انسانی و مترقی، دومی ضد انسانی و به غایت ارتجاعی! باری حمله به ورزشگاه پاریس به این دلیل شکل بسته است که می توانسته برد مدیائی گسترده ای داشته باشد. صدها میلیون بیننده تلویزیونی شاهد پخش زنده مسابقه بودند. در دقیقه ۳۰ و زمانی که اورا (هافبک چپ فرانسه) توپ را کنترل کرد، پیام داعش به گوش همگان رسید. ترقه ای در کار نبود به خصوص که بلافاصله پس از صدای مهیب انفجار دوربین تلویزیون فرانسوا اولاند را نشان می داد که در حال ترک استادیوم بود. شلیک داعش به سرعت از تلویزیون به صورت زنده پخش شد و توجه غیر سیاسی ترین افراد را برانگیخت. بی هوده نیست که **یواخیم لو** گفته است: " همه ما می لرزیدیم و شوکه شده بودیم. برای من به شخصه که فوتبال و ورزش دیگر اهمیتی نداشت." داعش مهم ترین عرصه اختلاط فرهنگی را تسخیر کرده بود.

**چهار. موسیقی!** مرکز جنایت ۱۳ نومبر سالن کنسرت و نمایش "بتکلان" Bataclan بود. جایی که گروه موسیقی راک Eagles Of Death Metal در حال اجرای برنامه بود. ۸۹ نفر در همین سالن کشته شدند. یک شاهد عینی گفته است " مردم را به زمین خوابانده و همین طور شلیک می کردند." پیش از بتکلان به چند کافه سر راه نیز حمله شده بود. کافه نشینان و حاضران در کنسرت های موسیقی از افراد طبقات مختلف اجتماعی شکل می گیرند. من خود از نزدیک شاهد این کنسرت ها بوده ام. مردمی گوناگون که با هیچ معیاری نمی توان موقعیت اجتماعی و پایگاه و خاستگاه طبقاتی آنان را تشخیص داد. به این اعتبار حمله به کافه ها و کنسرت موسیقی در واقع تعرض به "شیوه ای از زندگی مدرن غربی" است که هدف و چپستی ترور ۱۳ نومبر پاریس و ترورهای همه روزه بغداد و کابل و لبنان را متمایز می کند. به این ترتیب می توان گفت که زدن بتکلان از یک سو قیام علیه مدرنیسم فرهنگی است و از سوی دیگر مؤید انحطاط فرهنگی سرمایه داری است که از طریق به حاشیه راندن اقلیت مهاجر شیوه زندگی آن را نیز هدف گرفته است.

**در حاشیه ترور در بتکلان**

به منظور اطلاع جوانان علاقه مند به موسیقی راک اند رول لازم می دانم ضمن اشاره به یک نکته حاشیه ئی نتیجه ای مهم را استخراج کنم. هفته نامه فرهنگی فرانسوی Les Inrocks بعد از ترور در بتکلان به موضوع پلمیکی وارد شده است که احتمالاً هواداران موسیقی مترقی راک در جریان آن هستند! متعاقب کشتارهای غزه Roger Waters (از بنیان گزاران پینک فلوید) در یک موضع گیری مترقی و رادیکال از گروه های موسیقائی خواست که اسرائیل را بایکوت کنند. در واکنش به فراخوان واترز یک گروه مهجور و پرواسرائیلی راک به باریبی کلوب تل آویو رفت و به اجرای موسیقی پرداخت رهبر این گروه Jesse Hughes در آن اجراء در پاسخ به بایکوت اسرائیل گفته بود: "جواب واترز فقط دو کلمه است: Fuck you" باری شب ۱۳ نومبر بتکلان میزبان این گروه حاشیه ئی راک بود. گرچه آن رودیه (افسر سابق اطلاعاتی فرانسه) از مجادله پیش گفته در گوشه خیر فوق پرده برداشته و کوشیده است از ارتباط ترور در بتکلان با اهمیت فرهنگی آن پیام نامربوط داعش به اسرائیلی ها را استخراج کند؛ اما و بی تردید هیچ ارتباط منطقی و استدلالی میان حمله به بتکلان و ماهیت پرواسرائیلی گروه راک عقاب ها وجود ندارد. کیست که از منشا پرو اسرائیلی - امریکائی داعش بی خبر باشد؟ از بدو ظهور القاعده و فرزند خلفش داعش منافع اسرائیل به طور جدی تهدید نشده است. علاوه بر نامربوطی تحلیل رودیه این نکته را از آن جهت مطرح کردم تا به یک مقوله دیگر پاسخ دهم. جهت گیری "ضد اسرائیلی" داعش سر تحلیگر متوهم آن را بخورد، در این راستا هم میهنان شبه لیبرال ما براستی معرکه هستند. لطفاً توجه کنید.....

**پنج.** در تحلیلی بسیار مشعشع و البته سابقه دار از سوی یک "استاد محترم دانشگاه" و ایضاً اصلاح طلب و "ضد خشونت" مرقوم رفته است که " چون پاریس مظهر مدرنیته است و چون مدرنیته دستاورد کاپیتالیسم است و چون کمونیست ها با کاپیتالیسم در ستیز هستند پس نتیجه می گیریم که ترور در پاریس یک حرکت مارکسیستی است!" (نقل به مضمون از افاضات جناب دکتر مرتضا مردی ها). بی گمان عمق بلاهت چنین نبوغی آن هم از سوی یک "استاد صد در صد خردمند دانشگاه" با درجه علمی دکترای جامعه شناسی، طرح هرگونه پاسخی را بلاوجه می کند. با این همه بد نیست گفته شود منشاء این درفشانی ها از ذهن خلاق "مرحوم احسان نراقی" تراویده است که القاعده را واکنش سیاسی و حقوقی و حق به جانب اشغال افغانستان از سوی "کفار و کمونیست ها" دانسته بود. با این تفاوت که استاد مرحوم القاعده را ضد کمونیست دانسته و انصاف به خرج داده بود اما استاد حی و حاضر دانشگاه داعش را مارکسیست معرفی فرموده اند!! و البته طبق معمول حتا یک کد و آدرس از متون کلاسیک و متأخر مارکسیستی در نفی مدرنیته و موسیقی و رقص و آواز و شامپاین رو نکرده اند! لازم نیست که به استاد یادآوری شود که خلاف منشاء عمیقاً ارتجاعی ایدئولوژی جنابش، درخشان ترین آثار موسیقائی و هنری و ادبی و فرهنگی صد سال گذشته تمدن انسانی - که گوشه ای از آن در ۱۳ نومبر پاریس مورد تهاجم واقع شد - دستاورد همان کمونیسمی است که تحلیل سخیف شما داعش را به آن منتسب می کند. مجانین را به حال خود بگذاریم و بگذریم که وقت تنگ است!

**شش. حمله به لائیسیته!** تروریسم ۱۳ نومبر بر آیند قیام علیه لائیسیته رسمی و تاریخی فرانسه نیز هست. لائیسیته ای که بر پایه انقلاب بورژوائی نهادینه شده و بخش عمده ای از ستون های فرهنگی و سیاسی خود را بر مبنای آزادی بیان بنا نهاده است. در جریان حمله به شارلی ابدو این زاویه مورد تعرض واقع شد. آزادی، برابری و برادری در تناقض آشکار با ایدئولوژی داعش ایستاده است.

**هفت. علیه همبستگی!** استادیوم های فوتیال، کافه ها، تئاترها و سالون های کنسرت موسیقی مکان هائی برای اختلاط فرهنگی هم هستند. حمله به این مراکز مستقیماً این آمیزش و درهم رفتگی فرهنگی را هدف گرفته است.

ایجاد تفرقه و شکاف میان مردم بومی و مهاجران و پناهندگان یک هدف حساب شده از سوی گروه های تروریستی است. به شهادت یکی از اعضای سابق داعش استقبال گرم مردم اروپا از مهاجران و پناهجویان سوری و عراقی و افغان به شدت خشم رهبران داعش را برانگیخته است. آنان درست مانند همتایان خود در حزب فران ناسیونال لوپن و پگیدا و تی پارتی به شدت دنبال پروژه مهاجر ستیزی هستند، و می خواهند از این طریق بخش بیشتری از مهاجران و رانده شدگان را جذب کنند.

**نه. رانده شدگان اجتماعی!** با توجه به این که تروریست های مهاجم غالباً متولد فرانسه و بلجیم هستند، می توان با ورود به نحوه زیست و رشد آنان نگاه خود را معطوف به ارزیابی های جامعه شناسانه و معرفتی کرد و به این نتیجه هم رسید که یک ریشه عمیق ترور پیش از سوریه و عراق از همین خاک فرانسه تغذیه می شود. بعد از ترور در شارلی ابدو، **لوران بانلی** در مقاله ای با عنوان " راه های رادیکالیزاسیون" ( لوموند دیپلوماتیک فبروری ۲۰۱۵) به ارزیابی سابقه زیست اجتماعی تروریست ها پرداخت. نتیجه تحقیق در مورد عاملان قتل های مدرسه یهودیان ( محمد مراح - مارچ ۲۰۱۲)، حمله به موزیم یهودیان بلجیم (مهدی نموش مه ۲۰۱۴) و مجله شارلی ابدو (برادران کوچی - جنوری ۲۰۱۵) و سوپر مارکت یهودی (کولی بالی - جنوری ۲۰۱۵) نشان داده است که:

- این افراد در کودکی مورد نظارت و دخالت سرویس های اجتماعی و دادگستری برای کودکان صغیر قرار گرفته بودند. - مسیر تحصیل و مدرسه شان همیشه مختل بوده است.

- محیط خانوادگی آنان همیشه ناامن و نامناسب تشخیص داده شده است.

- در میان طبقات اجتماعی و افراد همتراز خود از کم ترین مهارت برخوردار بوده اند.

- به موازات شکست های آموزشی و تحصیلی به سرعت وارد خیابان شده اند و در دسته های بزهکار (سرقت موتور و ماشین و فروش مواد مخدر) فعالیت کرده اند. غالب این بزه ها در سنین کودکی و میانی صورت گرفته است.....

**بانلی** از مجموعه این مشاهدات نتیجه می گیرد که جوانان تروریست در غالب موارد از اقبال به حاشیه رانده برخاسته اند، از سنین پائین با بزهکاری آشنا شده اند و از کینه عمیقی نسبت به جامعه تغذیه کرده اند.

### بعد از تحریر

شنیدم و خواندم که بعد از انتشار مقاله "جنگ امپریالیستی در سوریه" و تأکید بر این نکته که عجالتاً و تا آینده قابل پیش بینی بحران سوریه راه حل انقلابی و متمرکز بر سازمان یابی از پائین ندارد و با وجود حمایت ترکیه و عربستان و قطر - و امریکا و غرب - از اپوزیسیون ارتجاعی **بشار اسد** و اوج گیری دور جدیدی از جنگ سرد - با دخالت نظامی روسیه - پایان جنگ فقط از طریق یک توافق امپریالیستی و از بالا متصور است و..... دوستان عزیز و محترمی نگارنده را به "انفعال" و نادیده گرفتن آلترناتیو "روژاوا" متهم کردند. روی سخن من در این جا با افراد پروپوتین و مدافعان "چپ" حزب الله و سپاه قدس نیست. من زیر و بم این موضع گیری را خوب می شناسم و در مباحثه با اعضای حزب مارکسیست لنینیست انگلستان به اندازه کافی در خصوص "رشادت انقلابی" جنرال سلیمانی و حسن نصرالله نکته ها "آموخته ام" که مپرس! از این ها که بگذریم و خطاب به دوستانی که در حسن نیت شان شکی نیست - و بی آن که بخواهیم جاده جهنم را با حسن نیت سنگفرش کنیم - یکی دو مولفه را در باره آلترناتیو روژاوا تذکر می دهم. همین قدر تأکید کنم که هنگام تحلیل جنگ در سوریه کوبانی و "هستی اجتماعی" آن - که عنوان مقاله ای است از همین قلم - فراموش نشده بود. من در زمینه کردستان و کوبانی چندین مقاله نوشته و

دو سه مصاحبه تلویزیونی کرده ام. مضاف به این که خلاف حاشیه نشینان پرمدعا، جنگ در کردستان را از نزدیک زیسته و تجربه کرده ام. اما در مورد کوبانی و امکان آلترناتیو شدن آن در بحران سوریه.... دقت کنید:

- روژآوا و کانتون های سه گانه در سوریه پیش از ظهور داعش و جنگ در سوریه در متن یک توافق دوفاکتو با دولت شکل گرفته بود.

- حمله داعش به کوبانی و مقاومت درخشان ی.پ.گ در برابر این توحش عنان گسیخته فصل تازه ای از مبارزات توده ئی و آزادی خواهانه در منطقه ما گشود. مشارکت فعال و نظامی زنان در جنگ علیه ارتجاع داعش در تاریخ مبارزات این منطقه کم نظیر است. داعش در کوبانی شکست خورد و همه چیز به همان نقطه ای بازگشت که از ابتداء بود.

- این یک پیروزی با شکوه بود که در شنگال تکرار شد. به عبارت دیگر مقاومت حماسی کوبانی در نهایت به آزادی مناطق کردنشینی انجامید که پیش از آغاز جنبش اعتراضی علیه بشار برقرار بود. به این مفهوم تأثیر مقاومت در کوبانی فقط در همین مناطق قابل ارزیابی است. الگوی مبارزاتی کردهای سوریه - مستقل از آرزوهای من و شما - قادر به تعیین سرنوشت آتی این کشور نیست. همان طور که الگوی مبارزاتی PKK نمی تواند برای رهایی از استبداد اردوخان و حزبش در کل ترکیه مرجع قرار گیرد.

- از نظر پتانسیل نظامی و اجتماعی نیز کانتون های سه گانه در برابر نیروهای ارتجاعی مداخله گر وزنه قابل اعتنائی نیستند. اساساً شکل و شیوه مبارزه اجتماعی در چهار پاره کردستان با مبارزه در مناطق مرکز همیشه متفاوت بوده است.....

باری جنگ در سوریه و عراق تا زمانی که منازعات قدرت های منطقه ئی ادامه دارد و تا زمانی که این کش مکش ها به هژمون شدن یکی از این بلوک منجر شود، ادامه خواهد یافت.

محمد قراگوزلو. تهران. ۷ آذر [قوس] ۱۳۹۴